



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۱۲ سپتمبر ۲۰۲۰

عبدالجليل جميلی

قابل توجه محترم جناب منصور و مورخین گرانقدرم!

قبل از همه بدوست منور ارجمند جناب محمد شریف منصور نشر پنجمین اثر با ارزش تاریخی و مردمی شانرا صمیمانه تبریک میگویم .

ثانیا با تشکر از الطاف همیشگی این جوان فعال و منورما، از قصور خود در وفا بوعده بموقع رای شان معذرت میخواهم زیرا اگر قبلا وعده خود را بوقتش بجا میکردم امروز ضرورت نیافتاد تا این چند صفحه اولم را برای تان بنویسم. اما چه باید کرد؟ نیم جانی و مشکلات زندگی با تپیدنهایی وقت و بیوقت و یا دوری از ماوا و نا بهنگام آن - در دیست که بر شانه تنهائی و سن بالا واقعا سنگینی میکند

/ ولی بر حسب حکم (لیس لانا نسان الا ما سعی) خود را نه بیر ونه کاهل می شناسم / و با اتکاء به الطاف الهی تا حیات دارم بار زندگی را انشاءالله بدرستی و بسلامتی بدوش میکشم.

عزیزم محترم! ثمر نیک قلم توانای / خوشبختانه نوجوانانه / تانرا خواندم و اما با تاسف و برویت معلومات عینی و گفتار مستقیم اعضای محترم خاندان سلطنتی ما در روم - بخصوص با توضیحات زندگی شخصی والا حضرت شاه دخت بلقیس در منزل خود شان / آغاز ماه اگست ۱۹۸۳ م / که با نوشته های خیال پردازانه و یا اخبار جعلی بعضی صاحب قلمان دور نیندیش ما باعرضه مطالبی نه مانند فوتو کاپی وقایعی وچرا نه ؟ و اگر حد اقل خموش باشند که روشیست قابل ستایش و باید بدانند / هرگاه نقطه بی موجب خودی را بر (**محرمیت**) میگذارند - ممکن و حتی یقینا موضوع پاک و روشنی را به (**مجرمیت**) میرسانند / با توجه به اصالت این دو واقعیت !!

چو محرم شدی بیشتر هوش کن که محرم به یک نقطه مجرم شود عزیز محترم ! عجالتا بر دو مطلب اثر شما - واقعیت درست چشم دیدم را مینویسم تا نشود که این زحمت شما هم مانند قلمزنی بیحد ناجوانمردانه (ممکن قصدی) آغای صمد غوث / **ما در انکلیس !** / سابق معین سیاسی وزارت امور خارجه - در همسفری شهید محمد داود خان رئیس جمهور افغانستان بمسکو در سال ۱۹۷۷ که با تاسف حرکات و گفتار بسیار متین و مؤقر محمد داود رئیس جمهور افغانستان در برابر جفنگیات بریژنیف را چنان منحرف و سخیانه نوشته و تبلیغ کردند که هزار افسوس و تا امروز تمام نویسندگان ما با بار کج او پیش میروند

و حال محترم آقای منصور لطفا بعرض مطلب اولم توجه کنید که شما در صفحه ۴۲ تان **دستگیری سردار عبدالولی خان چنین متذکر میشوید:**

با صادر شدن فرمان آغاز انقلاب از سوی رهبر انقلاب ، انقلابیون به سوی اهداف از قبل معین شده حرکت کردند، رادیو افغانستان و دستگاه مخابرات باید تسخیر و مقامات بلند پایه سلطنتی مانند **سردار عبدالولی دستگیر** میشدند احمد ضیا مجید و محافظان خانه سردار عبدالولی اطمینان داده بودند که میتوانند او را دستگیر کنند باوجود آن یک بلوک از قطعه کوماندو و یک زنجیر تانک از قطعه حبیب الله شهید و چند صاحب منصب احتیاط هم گماشته شده بودند تا در صورت لزوم به مسئولان دستگیری سردار کمک کنند ، محمد داود خان فرماندهی عملیات دستگیری عبدالولی خان را به غلام حیدر رسولی سپرده بود سردار سلاح و مهماتی زیادی در اختیار داشت و شخصا انسان شجاعی بود پیشبینی میشد که به آسانی تسلیم نشود و تلفاتی هم به انقلابیون وارد کند

انقلابیون خانه سردار عبدالولی را محاصره کرده و از او خواستند تسلیم شود ، **سردار اعتیابی نکرد !** و پس از آن که به دستور رسولی تانک انقلابیون به طرف دیوار خانه سردار شلیک کرد و کوماندوها هم اطراف خانه را زیر رگبار ماشیندارها قرار دادند سردار اسلحه اش را تحویل داد و تسلیم شد

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خیر و لولئ

و اما خودم بر بنیاد تماسهای رسمی قبلی و احترامی که در تمام دور ماموریت در وزارت امور خارجه با شخص اعلیحضرت و اکثریت تام خاندان محترم شان داشتم وقتی با حصول ویژه سفر به امریکا در پاریس - در اول ماه اگست ۱۹۸۳ تماسی بروم گرفتم و خواستم تا قبل از حرکت بطرف امریکا - محض پیاس ادای احتراماتم یکبار دیگر به حضور اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در روم برسم و شخصا فرمودند که چون اپارتمان کوچک خود شان شرایط مساعد مهمان نوازی و ملاقات را ندارد و در عین حال والا حضرت ملکه حمیرا مریض و زمین گیراند بنا بر آن فرمودند که حضور شان را در اپارتمان دختر شان محترمه شاه دخت بلقیس ببینم که باهم در حدود ۱۰ کیلو متر فاصله داشتند.

لذا بر اساس قرار موعود در آغاز ماه اگست عازم ایتالیا شدم و با قدری استراحت در هتل بوسیله موتر و در یور فلیپینی جنرال عبدالولی خان - پسر کاکا داماد شان - به اپارتمان آنها رفتم

حال بدون تفصیل همه جانبه - محض بر گرفتاری سردار عبدالولی اشاره میکنم اینکه :

در حالی که هنوز شخص اعلیحضرت و مهمانان متعددی تشریف نیاورده بودند و به خصوص سردار عبدالولی خان هم خموشانه گوش میکردند و قرار مسموع او که فلسفه و یا سفسطه مغرورانه خودش را در دور زعامت دولت داری داشت که بعد ها از زبان نظام الدی غوثی کشته شده در راه خدمت پرچم ! ولی قبلا در چوکات صاحب منصبان گارد شاهی! شنیدم که سردار صاحب عبدالولی خان میگفت که اگر کلاه خود را در قوماندانی قوای مرکز بگذارم امنیت کابل تامین است ولی **قابل خواندن است که محترمه شاه دخت بلقیس بدترین شام سر نوشت ساز شوهر خود را چنین ترسیم کردند: // و توجه فرمائید که تفاوت سخن از کجاست تا بکجا !! /**

ما در خانه بودیم و عبدالولی خان از قوای مرکز آمده و هنوز ترتیب نان شب را نداشتیم که با یک فیر بسیار قوی توپی قسمت دروازه دخولی حویلی ما / عمارتی بزرگی در ساحه بالاتر از نیم جریب زمین و بمقابل خانه محمد داود خان / بصدای مهبیی انفلاق کرد و ما همه به اطاق خواب گوشه رفتیم که صدای پا های بر زینه بمنزل دوم آمده و دیدیم که ضیا معاون تیم کوما ندوی نظامی / که قوماندانش خود سردار ولی خان بوده / در سالون داخل شد و عبدالولی خان با دیدن او صدا کرد که ضیا خان خودت استی؟ اما او بدون جواب نزدیک تر آمده و بایک تیار سی گفت: ان ضیائی که میشناختی من نیستم ! و یک سلی خوب محکمی بروی عبدالولی زد !

اما ازینکه عبدالولی تحصیلات عالی نظامی را در فرانسه و انگلستان دیده بود و عواقب بی حرمتی را می دانست فوری فورم و روب و نشاهای سرشا نه و روی سینه و دور گردن نظامی خود را کنده بر میز گذاشت تا ضیا به ان دست نیانداخته بی حرمتی نکند ولی ضیا به ۲ عسکر همراه خود امر کرد که دستهای عبدالولی را از پشت بسته با خود ببرند / که البته فردا خود شاه دخت و دو دختر شانرا به ارگ انتقال دادند که با شخص ملکه و تمام متعلقین سلطنتی یکجا باشند . و آنها فقط سه دختر داشتند که دو دخترشان نو جوان در منزل و دختر کلان شان قبلاً با طارق عارف پسر جنرال عارف خان سفیر افغانستان در مسکو ازدواج کرده بود و پسری نداشتند

گفتند که با خروج اعضای سلطنت بطرف روم مارشال شاه ولی خان و همسرشان میرمن ثمر السراج خواهر نسبی اعلی حضرت مرحوم امان الله خان غازی / - سفر را قبول نکردند تا سرنوشت پسر شان / جنرال عبدالولی / روشن شود و گفتند که هر هفته یک بار یک دست لباس پاک برایش / در کوتی باغچه - داخل حرمسرای ارگ و سابق محل اقامت فامیلی او - ولی حال همه کلکین ها را با خشتکاری بسته و تاریک کرده بودند **// زندانی تره کی و تکیه دم کردنش در همین عمارت بوده //** و اما وقتی حوصله شاه ولی خان سر رفته و همه لباسهای غرق خون هفته وار پسرش را توسط ارتباطی به داود فرستاده و خواهشی کرد که **یا پسرم اعدام کنید و یا رها** که ما هم درست دانسته بهر صورت برویم .

داود خان این روش دور از انسانیت را و با بی خبری از احوالات پسر کاکالایش بحیث یک انسان تحمل نتوانسته امر ازادی او را داد تا با پدر و مادر خود بروم برود و یکجا روم رفتند .

و همین بود خلاصه و اقعیت موضوع که خداکند خیال پر دازان راعبرتی باشد

مطلب دوم :

منصوری صاحب محترم تسمم خیالی و مرگ خیال بافانه مرحوم مغفور غلام حیدر خان عدالت وزیر داخله افسانه است که افسوس !! زیرا :

قبل از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هنوز در سفارتکبرای افغانستان در مسکو منحصراً امر امور روابط فرهنگی و محصلین ملکی افغانستان کار می کردم که شنیدم جناب عدالت مریض / در راه رفتن به پاریس را که معالجات قبلی شان آنجا بوده / عجلتاً از **میدان هوائی دامه دیدو و ه بین المللی مسکو** به شفاخانه معروف بوتکین و عمارت نمبر پنج دیپلوماتها / اکثر محل تداوی افغانهای ما / آورده اند

چون جناب شانرا از سالیان بسیار قبلی که مدیر واقعا با اداره و با دسپلین لیسه عالی حبیبیه بودند و در آن زمان لیسه حبیبیه در عمارت بسیار نزدیک سمت غربی پل باغ عمومی / بود بر بنیاد دوستی دیرینه بعد از ختم وظیفه بدیدن شان بشفاخانه رفتم که خانم محترمه شان همراه شان ولی تکلیف پیشرفته قلبی شان بحدی بود و در طیاره آریا نا در آن ارتفاعات بلند درد کشیده بودند که داکتر شعبه عاجل برای شان گفته بود که سعی کنند حرفی نزنند مطلب خود را

په اشاره بگویند و انصافا خود شان بسیار گیج ! شب گذشت و قدر بهتر ولی متاسفانه خانم شان دو یا را در یک موزه کرده بود که باید ایشان را برای معالجه به پاریس برسانند مطلب شانرا بداکتر گفتم – داکتر اخطار داد که حالت مریض تان بحدی خراب است که اگر از زیر همین نظارت خارج شده وحتی بخانه برود نجاتش نا ممکن خواهد بود ولی آن بیچاره که خود شان حال و زبانی برای گفتن نداشتند و خانم شان مصمم رفتن به پاریس ! هیچ خواهشی را نپذیرفتند ! فردای آن روز بمیدان هوایی انتقال یافته و بطرف پاریس پرواز کردند ولی و افسوس که بر اثر فشار هوای بلند ارتفاع و چند دواگک خانم شان – مقاومت را بکلی از دست داده - قبل از رسیدن بمیدان هوایی اوغلی پاریس در همان فضای پاریس حیات را وداع گفته بودند و در میدان هم شبی در سرد خانه عاجلی نگهداری شده و بفردای آن خانم شان میت شانرا به کابل انتقال دادند <

پس شما بفرمائید که چرا قلم کجان ما !! شما و همه مورخین ارجمند و بخصوص مردم مارا را با افسانه سازیهای تخیلی خودی به بی راهه میبرند

و تاریخ ما هم تابع انحرافات تخیلی ننگین همیشگی!!